


## Le Cocon de la Famille dans les Œuvres d'Anna Gavalda

**Allahshokr Assadollahi** (Auteur correspondant)<sup>1</sup> 

Professeur des universités, Université de Tabriz, Tabriz, Iran

**Mohammad Hossein Djavari**

Professeur des universités, Université de Tabriz, Tabriz, Iran

**Tahere Zahedi**

Doctorante, Université de Tabriz, Tabriz, Iran

### Résumé

L'homme d'aujourd'hui est plongé dans la fin d'un monde sombre, mais il a toujours essayé de combler en quelque sorte des lacunes personnelles et existentielles. Le concept d'être un génie peut prendre de larges dimensions. De ce point de vue, Anna Gavalda, cette femme écrivaine contemporaine, a su très bien mettre en scène des relations interpersonnelles en tant que principe de la vie humaine à travers ses œuvres. Puisque la famille est le lieu de rencontres des besoins psychologiques des personnes et la source de frustrations et de lacunes psychologiques qui se manifestent plus tard au sein de la société cela double l'importance accordée à ce statut à travers toutes œuvres gavaldiennes. A cet égard, Dans cette recherche, nous essayons d'examiner les questions suivantes à travers les approches psychanalytiques de Julia Kristeva. D'abord, comment l'auteure a-t-elle abordé les rôles de la mère et du père à travers ses œuvres ? D'une part, dans quelles mesures peuvent apparaître les résultats négatifs des relations fragiles surtout dans *Je l'aimais* au sein de la famille ? D'autre part, quels sont les aspects remarquables de la présence du père dans la vie des enfants et quelle est la stratégie propre à l'auteure pour donner un sens à la vie à travers le roman *L'Ensemble, c'est tout* ? La lecture des œuvres de l'auteure nous incite à penser davantage aux incompréhensions familiales, aux conflits intergénérationnels, aux errances affectives et aux relations humaines précaires. De ce point de vue, il dépeint le véritable reflet de la vie actuelle de l'homme contemporain qui pourrait être la clé pour résoudre des problèmes auxquels toute famille peut être confrontée au quotidien.

**Mots-clés:** Anna Gavalda, enfant, lacune émotionnelle, mère, père.


---

<sup>1</sup>. E-mail: [nassadollahi@yahoo.fr](mailto:nassadollahi@yahoo.fr)

DOI: <https://doi.org/10.22067/RLTF.2023.79628.1066>

<https://orcid.org/0000-0001-6336-8695>

## The cocoon of the family in the works of Anna Gavalda

**Allahshokr Assadollahi** (Correspondant author)<sup>1</sup> 

Professor, University of Tabriz, Tabriz, Iran

**Mohammad Hossein Djavari**

Professor, University of Tabriz, Tabriz, Iran

**Tahere Zahedi**

Doctoral student, University of Tabriz, Tabriz, Iran

### Abstract

Today's man is drowned in the end of dark world, but he has always tried to heal his personality and existence gaps. The concept of a creator of valuable works with genius can assume wide dimensions. From this point of view, Anna Gavalda, the contemporary French female writer, has been able to portray the relationships between people, which are the shape of human life in her works. Since the family is the meeting point of people's psychological gaps that later become evident in the heart of the society, it doubles the importance of examining this place through the works of Anna Gavalda. In this sense, we intend to explain the following subjects through the psychological of approaches of Julia Kristeva. First, how did the author address the roles of mother and father in her works? In what dimensions can the negative and harmful results of shaky relationships within the family appear in *Someone I loved*? On the other hand, what are the bright aspects of the father's presence in the children's lives, and what is the author's strategy to make life meaningful, in a novel *Hunting and Gathering*? Reading the author's works encourages us to think more about family misunderstanding, intergenerational conflicts, emotional wandering and shaky human relationships. In the sense, it portrays the real reflection of the current life of contemporary man, which could be the key to solve the problems that every family struggles with on a daily basis.

**Keywords:** Anna Gavalda, children, emotional gap, father, mother.

---


<sup>1</sup>. E-mail: [nassadollahi@yahoo.fr](mailto:nassadollahi@yahoo.fr)

DOI: <https://doi.org/10.22067/RLTF.2023.79628.1066>

<https://orcid.org/0000-0001-6336-8695>

## پبله خانواده در آثار آنا گاولدا

مقاله پژوهشی

الله شکر اسداللهی تجرق (نویسنده مسئول) <sup>۱</sup> 

استاد ادبیات فرانسه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

محمد حسین جواری

استاد ادبیات فرانسه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

طاهره زاهدی

دانشجوی دکتری ادبیات فرانسه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

### چکیده

انسان امروزی در منتهی‌الیه دنیایی تاریک غرق شده است، اما همواره سعی بر آن داشته تا خلأهای شخصیتی و وجودی خود را به گونه‌ای التیام بخشد. مفهوم یک خالق آثار ارزشمند دارای نبوغ می‌تواند ابعاد گسترده‌ای را به خود بگیرد. از این منظر، آنا گاولدا، این زن نویسنده معاصر فرانسوی به خوبی توانسته است روابط بین انسانی را که شاکله زیستن آدمی است در آثارش به تصویر بکشد. از آنجایی که خانواده محل تلاقی نیازهای روانی افراد و ریشه سرخوردگی‌ها و خلأهای روانی است که بعدها در بطن جامعه هویدا می‌شوند، اهمیت بررسی این جایگاه از خلال آثار آنا گاولدا را دو چندان می‌کند. از این حیث در نظر داریم تا از طریق رویکردهای روانی مورد نظر ژولیا کریستوا به تبیین موضوعات زیر بپردازیم. در ابتدا، نویسنده چگونه به نقش‌های مادر و پدر در خلال آثارش پرداخته است؟ نتایج منفی و زیان‌بار روابط متزلزل درون خانوادگی در اثر من او را دوست داشتم می‌تواند در چه ابعادی ظاهر شود؟ از سوی دیگر، حضور پدر چه جنبه‌های پررنگی در زندگی فرزندان خواهد داشت و راهکار نویسنده برای معنادار کردن زندگی، در رمان با هم بودن چیست؟ خوانش آثار نویسنده ما را به تعمق بیشتر نسبت به سوء تفاهم‌های خانوادگی، تضادهای بین‌نسلی، سرگردانی‌های عاطفی و روابط انسانی متزلزل وامی‌دارد. و از این حیث بازتاب واقعی از زندگی کنونی انسان معاصر را به تصویر می‌کشد که می‌تواند به‌عنوان شاه‌کلیدی برای حل مشکلاتی باشد که هر خانواده‌ای به‌طور روزمره با آن‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کند.

واژه‌های کلیدی: آنا گاولدا، پدر، مادر، فرزند، خلأ عاطفی.

<sup>۱</sup>. E-mail: [nassadollahi@yahoo.fr](mailto:nassadollahi@yahoo.fr)  
<https://orcid.org/0000-0001-6336-8695>

DOI: <https://doi.org/10.22067/RLTF.2023.79628.1066>

## ۱. مقدمه

از آنجایی که آنا گاولدا خود به‌عنوان یک زن، نقش مادری و همسری را بر عهده داشته به خوبی توانسته است آسیب‌های فراروی کودکانی را که در خانواده‌های متزلزل رشد می‌یابند به تصویر بکشد. از یک سو، خود در بطن خانواده‌ای ازهم گسیخته رشد یافت که این موضوع او را به کار کردن از سنین کودکی سوق داده و از سوی دیگر وی خود طعم تلخ جدایی از همسرش را چشیده است؛ موضوعی که به وضوح در رمان من او را دوست داشتم، پررنگ است. خانواده‌هایی که عرصه رشد و نمو فرزندان خود را فراهم نمی‌کنند، در پيله‌هایی آن‌ها را حبس می‌کنند و مجال پرواز به آن‌ها نمی‌دهند. این مسئله ما را به تعمق در مورد جنبه‌هایی از زندگی انسان واداشته، زیرا وی نه تنها به بیان مشکلاتی که انسان امروزی با آن‌ها دست به‌گریبان است پرداخته، بلکه سعی داشته تا راهکارهای عملی را نیز به شیوه‌های مختلف کلامی بازگو کند.

با توجه به رویکردهای روان‌کاوانه مطرح‌شده از سوی ژولیا کریستوا، در وهله اول به تقابل تجربیات واقعی نویسنده با مشکلاتی که ما خود به نوعی با آن‌ها دست به‌گریبانیم خواهیم پرداخت. در ابتدا، نویسنده چگونه به نقش‌های مادر و پدر در خلال آثارش پرداخته است؟ بررسی روابط تنش‌زای کودک و مادر در رمان با هم بودن موضوع قابل تأملی است که باید بدان پرداخته شود، زیرا از دیرباز آغوش مادر به‌عنوان مأمن امن آرامش و امنیت عاطفی و روانی کودک تلقی شده است اما در این اثر نویسنده چهره‌هایی خلاف انتظار از یک زن، در نقش مادرانگی‌اش به تصویر کشیده است، اما این روابط چالش‌برانگیز تنها در ارتباط با مادر نیست، بلکه نویسنده در رمان من او را دوست داشتم به سایه سنگین پدر و حضور سردش در بطن خانواده اشاره دارد. در این شرایط خواهیم دید که خانه به عرصه کشمکش دائمی بین خودمحوری و دگرمحوری مبدل می‌شود. نتایج منفی و زیان‌بار روابط متزلزل درون خانوادگی در اثر من او را دوست داشتم می‌تواند در چه ابعادی ظاهر شود و از این حیث، قصد داریم تا به نتایج منفی این روابط ازهم‌گسیخته بین اعضای خانواده اشاره کنیم که می‌تواند به اشکال مختلفی از جمله از دست دادن هویت فردی، خشونت کلامی، تنهایی و هزارتوی از ناگفته‌ها مبدل شود. از سوی دیگر، حضور پدر چه جنبه‌های پررنگی در زندگی فرزندان خواهد داشت و راهکار نویسنده برای معنادار کردن زندگی، در رمان با هم بودن چیست؟ نقطه قوت آنا گاولدا تنها در ترسیم مشکلات درون خانوادگی و اجتماعی محدود نمی‌شود، بلکه وی همواره سعی داشته تا به نقش مثبت پدر در حمایت‌های روحی - روانی فرزندان در رویارویی با مرارت‌های زندگی و شکوفایی استعدادهاشان اشاره کند و در پایان به خویشاوندی‌گزینی به‌عنوان راهکار مورد نظر نویسنده خواهیم پرداخت که به‌عنوان روزه امید برای شخصیت‌های رمان با هم بودن قلمداد می‌شود که هر یک به نوعی از روابط خانوادگی خود تحت فشارهای روحی و روانی قرار داشته‌اند. هر چند این موضوع تأثیرات سوئی بر روان و جسم آن‌ها داشته، اما همفکری و تشریک مساعی چهره دیگری از آن‌ها به تصویر کشیده است.

به‌عنوان پیشینه تحقیق می‌توان به روش «نقد روان‌کاوانه داستان‌های کودک گوگو اثر پاتریک رینگنبرگ»<sup>۱</sup> اشاره داشت که با توجه به نقد روان‌کاوانه به نقد و بررسی داستان‌های گوگو پرداخته و در همین راستا نیز می‌توان به «بررسی مقایسه‌ای گزینش شخصیت‌های مونث در آثار کولت و آنا گاولدا» در مجله مطالعات زبان فرانسه دانشگاه اصفهان اشاره کرد که به تبیین نقش زنان در جامعه با توجه به دو نویسنده فوق پرداخته شده است.<sup>۲</sup> اما همانطور که اشاره شد هدف ما از این تحقیق بررسی روان‌کاوانه تأثیر نقش‌های پدر و مادر در آثار آنا گاولدا بر پیکر و روان کودکان است که در چه ابعادی در جامعه نمود پیدا می‌کند.

## ۲. روابط تنش‌زای کودک و مادر در رمان با هم بودن

از نظر روان‌شناختی، اکثر روان‌شناسان بعد از فروید و لاکان بر نقش پدر تأکید بیشتری داشته‌اند. از منظر ژولیا کریستوا، «به نظر می‌رسد که مفسران و روان‌شناسان کم‌تر از نقش مادر الهام گرفته‌اند، شاید بدین دلیل است که مادرنگی سراسر در شیفتگی و اشتیاق خلاصه می‌شود تا این‌که نقشی برای مادر شدن قائل باشند» (Kristeva, 2003, p.60). در دومین داستانک مجموعه دوست داشتم کسی جایی منتظرم باشد با عنوان «سقط جنین»، گاولدا به خوبی فلسفه تولد و مادر شدن را زیر سؤال برده است. «زن‌ها احمق‌اند، زن‌هایی که بچه می‌خواهند. آن‌ها احمق‌اند. همین که می‌فهمند حامله‌اند، بی‌درنگ دریچه‌ها به تمامی می‌گشایند، دریچه‌های عشق، عشق، عشق. و دیگر آن‌ها را نمی‌بندند» (گاولدا، ۱۳۸۵، ص. ۱۹). با توجه به این ایده، می‌بینیم که تنها عشق در برابر تمامی احساساتی قرار دارد که یک مادر درک می‌کند. وی عشق مادری را با تمام وجود احساس می‌کند، «دوست دارد پی‌درپی کودکش را ببوسد. همه جایش را، گردنش را، گونه‌هایش را، سرش را» (گاولدا، ۱۳۸۵، ص. ۲۰). مادر شدن آنقدرها برای یک زن اهمیت دارد که وی خود را یک لحظه از کودکش جدا نمی‌داند.

از سوی دیگر، اسطوره مادرنگی از دیرباز مشهود است: «مادر مهربان، محافظ، فداکار، یاری‌دهنده... شرویر و ویرانگر» (El-Khoury, 2004, p.45)، اما در رمان با هم بودن شاهد مادرانی هستیم که نمی‌توانند از حس مادرانگی و همسر بودن لذت ببرند، زیرا هر یک از این احساسات توسط دیگری سرکوب می‌شود، پس هیچ‌گونه دل‌بستگی، توجه و پیوندهای عاطفی بین آن‌ها برقرار نمی‌شود، زیرا فرزندان از محبت اولیه مادر نسبت به خود محروم مانده‌اند. آنا گاولدا به نوعی به مفهوم ضد مادر در آثارش اشاره داشته است. مثال‌های عینی این رفتارها را می‌توان در دو شخصیت کامیل و فرانک یافت، مادر کامیل بدلیل حس خیانت همسرش نسبت به او دخترش را همواره مورد سرزنش قرار می‌داد و چندین بار اقدام به خودکشی کرد. همچنین وی با زبانی نیشدار دخترش را مورد

۱. آندیا عبائی، سارا طباطبائی، آرزو رسولی، نقد روان‌کاوانه داستان‌های کودک گوگو اثر پاتریک رینگنبرگ، پژوهش‌های زبان و ترجمه فرانسه، شماره ۲، اسفند ۱۳۹۸، صص. ۴۳-۶۰.

۲. محبوبه قاضیان، و ندا آتش وحیدی، گزینش شخصیت‌های مؤنث در آثار کولت و آنا گاولدا، مطالعات زبان فرانسه دانشگاه اصفهان، شماره ۱، فروردین ۱۴۰۰، صص. ۱۴۳-۱۵۸.

خطاب قرار می‌دهد و او را به دلیل حرفه‌اش مذمت می‌کند. از طرف دیگر فرانک، از بدو تولد از جانب مادر ترد شده و به دلیل مشکلات بسیار رفتاری وی مجبور به زندگی کردن در کنار پدر بزرگ و مادر بزرگ خود شده است. «ویرانگی» اصطلاحی است که توسط لاکان برای بیان رابطه مادر و دختر ارائه شده، شاخصه اصلی این عشق ویرانگی است که از نفرت و تخریب جدایی‌ناپذیر است» (Lavandier, 2018, p. 60). این پیوند اولیه با مادر، تضمین‌کننده تعامل و همکاری کودک با دنیای بیرون است. سرچشمه نیاز به محبت در عشق مادرانه انباشته می‌شود که اولین شرط سازگاری اجتماعی تلقی شده. از این منظر، مادر را مایه حیات می‌دانیم. از نظر ژولیا کریستوا «برای مرد و زن، از دست دادن مادر یک ضرورت زیستی و روانی، اولین نقطه عطف توانمندسازی است» (Kristeva, 1987, p. 38). اگر زیگموند فروید خاطر نشان کرد که روابط بین «مادر و پسر... خالص‌ترین نمونه از مهربانی را ارائه می‌دهد، بدون هیچ ملاحظه خودخواهانه» (Freud, 2003, p. 133)، اما همانطور که گفتیم گاوآلدا روی دیگر سکه را نشان می‌دهد. از نظر میشل فوکو به نوعی «بدخواهی آگاهانه» (Foucault 141) تلقی می‌شود. به عبارت دیگر، این روابط پرفرازونشیب باعث انحراف از انتظارات اجتماعی در رفتارهای درون خانوادگی می‌شود. انتظار می‌رود که در خانواده مادر و فرزند پیوندی متقابل داشته باشند. به همین سبب است که در اینجا از خشونت‌های خانوادگی صحبت می‌کنیم که به آزار و بدرفتاری نسبت به یکی از اعضای خانواده اشاره دارد که به اشکال مختلف، گاهی عاطفی و روانی، گاهی سهل‌انگارانه، ظاهر می‌شود. این‌ها نقاط آسیب‌زایی هستند که جنبه‌های ذهنی همه افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهند. فروید در این باره چنین اشاره می‌کند:

«این احساس بیگانگی نسبت به مادر تحت تأثیر دشمنی رخ می‌دهد، در اینجا دل‌بستگی جای خود را به نفرت می‌دهد. چنین نفرتی می‌تواند چشمگیر و در طول زندگی ادامه‌دار باشد. و در نهایت، می‌تواند بیشتر به حد جبران شود. به‌طور کلی، بر بخشی از آن غلبه می‌شود و بخشی دیگر باقی می‌ماند» (Freud, 1984, p. 163). در اینجا وقتی کامیل فرانک را به صحبت وادار می‌کند و از او چند سؤال در مورد خانواده‌اش می‌پرسد، او هیچ توضیحی ندارد که به او بدهد: «- پدر و مادرت کجا هستند؟ - نمی‌دونم. - چه طور نمیدونی؟ - من کسی رو ندارم. - پدرم رو هیچ‌وقت ندیدم... یک ناشناس بود...» (گاوآلدا، ۱۳۹۵، ص. ۳۴۴). از این نظر، تصویری که فرانک از مادر برای خودش ترسیم کرده بود، شبیه به فردی بود که جز به لذت‌های خودش به فرد دیگری حتی فرزندش فکر نمی‌کرد، پس می‌توان ریشه رفتارهای ناهنجار فردی را در روابط متزلزل درون خانوادگی جست‌وجو کرد. فرانک دائماً سیگار می‌کشید، دست به دزدی می‌زد تا به هر نحوی بتواند انتقام بگیرد و به «شاه آشغال‌کله‌ها» شناخته شده بود. حضور مادر بزرگش تنها دلگرمی برای وی محسوب می‌شد. در این آثار می‌بینیم که مفهوم فداکاری مادرانه جای خود را به رنج، تزلزل و خشونت داده است. شخصیت‌ها هر کدام به نحوی با ترک خانه علیه

مادر شورش می کنند، اما هیچ گاه نمی توانند از جامعه بگریزند.

نویسنده بر این نکته تأکید دارد که این نقش والدین است که به طور خودجوش احساسات عاطفی را در قلب کودکان ایجاد و بازسازی کنند. مفاهیم آموزش و مسئولیت غالباً نکات کلیدی مورد نظر آنا گاولدا هستند. اما می دانیم که تنها حضور فیزیکی شرط لازم انجام وظیفه پدری نیست. شخصیت های داستان من او را دوست داشتم هر یک به نوعی از این بی اعتنائی اخلاقی پدرانه رنج برده اند. تضاد بین عشق شخصی و شرافت خانوادگی در قلب تراژدی های راسین و کورنی، دو نمایشنامه نویس مشهور فرانسوی در قرن هفدهم، قرار داشت. از یک طرف فرد می خواهد خودش را راضی کند و از طرف دیگر مجبور به پای بند ماندن به تعهدات خانوادگی خودش است.

## ۱-۲. زنجیره های منفصل خانوادگی و زناشویی در *رمان من او را دوست داشتم*

به طور طبیعی، انسان به ویژه به یک الگو در بطن خانواده نیاز دارد تا بتواند به حقایق زندگی از طریق او دست پیدا کند. کودکی که در یک فضای بی تفاوت رشد کند، و هنر عشق ورزیدن را نیاموخته باشد و الگویی در کنار خود نداشته باشد، نه تنها نمی تواند این حس را به دیگران منتقل کند، بلکه خود نیز همواره از برقراری ارتباط با دیگران خودداری می کند، گویی این ترس در ضمیر ناخودآگاهش رخنه کرده است. وراثت به طور ناخودآگاه بر افکار و احساسات تأثیر می گذارد و می تواند روند عادی زندگی را مختل کند. این موضوع جنبه خاموشی از شخصیت ماست که بر منش ما اثر می گذارد. زمانی که فردی در یک موقعیت حساس رشد کند و عشق پدرانه را لمس نکرده باشد نمی تواند خود منعکس کننده آن باشد. در اینجا اشاره به دو واژه کلیدی رابطه فرزندی و وابستگی و تلاقی این دو نیز ضروری است، زیرا بیانگر تقابل طبیعت و فرهنگ، خیال و واقعیت، پیوندهای روانی و اجتماعی هستند. پس از این حیث، نویسنده بر مسئولیت بی چون و چرا و انکارناپذیر والدین در خانواده تأکید می کند، از آنجایی که کودک محصول فرایندی زیستی و اجتماعی است. این انفصال خانوادگی به شدت قابل لمس است، فضای سرد خانه شکاف قلب های ساکنانش را فریاد می زند و بیانگر مفهوم طلاق عاطفی است. گاولدا در این خصوص چنین می گوید: «نهایت خرابکاری. نهایت آشفتگی. نه ماتیلد و نه سوزان سزاوار چنان وضعیتی نبودند. من همه چیز را ضایع کرده بودم. هرگز خود را تا آن حد بینوا احساس نکرده بودم» (گاولدا، ۱۳۸۵، ص. ۹۹). شخصیت مرد داستان به خوبی از وضعیت پیش آمده آگاهی دارد، وی به عنوان سوژه مسبب ظلمی است که نسبت به خانواده اش مرتکب شده است. او خود را مقصر و قربانی می بیند، زیرا خود نیز در چنین جو سنگینی رشد یافته و گویی این انفصال نسل به نسل بین آن ها منتقل شده است. در اینجا شاهد نقش سنتی پدر در خانواده هستیم، زیرا هیچ گفت و گویی بین آن ها ردوبدل نمی شود. هیچ کس جرئت مخالفت با خواسته های وی را ندارد. برای جلب رضایت وی فرزندان باید خواسته های خود را زیر پا بگذارند. این پدر شکننده خود از سوی خانواده اش طرد شده، روابط خانوادگی همه دوسویه است و سکوت او به عنوان نشانه ای از بی تفاوتی تعبیر می شود. گویی از مریخ پا بر

زمین گذاشته و با همه از جمله فرزندانش احساس غریبی دارد. خود را غرق در دنیای کار و رقابت‌های اجتماعی کرده و احساسات را نادیده گرفته است. شخصیت معماگونه افراد به ما فرصت رمز گشایی می‌دهد. روابط علت و معلولی را می‌توان بین پدر و پسر یافت. اما چگونه بین ایماگو (تصویر پدری) و جایگاه واقعی اش در خانواده ارتباطی برقرار کنیم:

«ایماگو اصطلاحی است که بازنمایی را نشان می‌دهد که در ناخودآگاه سوژه تثبیت می‌شود و متقابلاً رفتار و رابطه او با جهان را جهت می‌دهد. بنابراین تصور یک پدر قوی یا توانا می‌تواند جایگزینی برای یک پدر ضعیف و ناتوان در واقع باشد» (Croix, 2011, p. 35).

از نظر نویسنده، چنین پدری می‌تواند هدف تمام عیب‌ها و عقده‌های خانواده باشد و جایگاه خود را به کلی از دست بدهد. در مصاف روح با جسم، اراده نفسانی در مقابل اراده روحی قرار می‌گیرد. گاوآلدا به این نکته اشاره دارد که در یک چنین خانواده‌ای فرزندان شیوه تربیتی والدین خود را زیر سؤال می‌برند و پدرشان را به دلیل کوتاهی در انجام وظایف پدرانه‌شان محکوم می‌کنند و خانه به دادگاه مبدل می‌شود و پدر در جایگاه متهم قرار می‌گیرد. خواسته‌های سرکوب شده آن‌ها در کودکی در وجودشان انباشته شده و به این وسیله فرصت ظهور یافته‌اند تا بتوانند عقده‌های خود را بازگو کنند. شاید اندکی تسلی یابند. گاوآلدا از شخصیت پدر به عنوان «بولدوزر» یاد می‌کند، زیرا هر چه بر سر راهش قرار داشته به نابودی کشانده است. گویی رهایی والدین مانند یک میراث به فرزندانشان منتقل می‌شود.

در اینجا می‌خواهیم بر دو رفتار عمده انسان در تقابل با دیگران و دنیای پیرامونش تمرکز کنیم. زیرا انسان همواره بین برتری بخشیدن به حضور خود و دیگری در کشمش دائمی به سر می‌برد. این رویکرد به خود و به دیگری می‌تواند در دو نگاه نزدیک و دور اتفاق بیفتد و این کنش از هر سو مدام در حال انعطاف باشد (اسداللهی، ۱۳۶۸، صص. ۱۹-۲۰).

## ۲-۲. کشمش دائمی بین خودمحوری و دگرمحوری

از یک سو، واژه خودمحوری از دو اصطلاح لاتین «ایگو»<sup>۱</sup> در معنای «من»، و «مرکز»<sup>۲</sup> تشکیل شده است. و از نظر ریشه‌شناسی «خود را مرکز جهان گرفتن»<sup>۳</sup> فرض کردن است. علاوه بر این، در زبان روان‌کاوانه، ایگو بخشی از شخصیت را مشخص می‌کند، که نیروهایی را که فرد در معرض آن‌ها قرار می‌گیرد، یعنی انگیزه‌های خود (گرایش‌های عمیق)، اخلاق او (یا دقیق‌تر، سوپر ایگوی او) و درنهایت، واقعیت دنیای بیرون را متعادل می‌کند (Norbert, 2019). از سوی دیگر، دگرمحوری، اولویت را به دیگری، به عنوان مرکز توجه، قرار می‌دهد. این دو

1. ego

2. centrum

3. fr.m.wikipedia.org. égocentrisme



رفتار خلاصه‌کننده دو گرایش متفاوت انسان در مقابل دیگران است. تنها ما شاهد این دو رفتار در بطن جامعه نیستیم، بلکه خانواده‌ها نیز از آن مستثنی نیستند. در داستان‌های آنا گاولدا اصولاً مردها افکار خودمحورانه بیشتری نسبت به زنان دارند. یعنی ارضای خواسته‌ها و خود آن‌ها در وهله اول اهمیت قرار دارند. این خودمحوری می‌تواند ریشه بی‌وفایی و عدم ثبات در خانواده تلقی شود. در اینجا شاهد شخصیت‌هایی هستیم که شاید ظاهراً پای‌بند به زندگی و فرزندان‌شان هستند، اما در واقع بی‌تفاوتی در حضور فیزیکی‌شان موج می‌زند. در نقطه مقابل آن‌ها، زنانی قرار دارند که دیگری اولویت آن‌ها در زندگی اطلاق می‌شود. شاید نگاه سنگین جامعه و نیازهای مادی یک زن تنها دلایل قانع‌کننده‌ای باشند که گاهی وی مجبور به تحمل خودمحوری مردسالارانه می‌شود. و ترس از جدایی را در تمام طول زندگی در کهن جان‌ش احساس می‌کند و این وابستگی به خانه و فرزندان‌ش سد راه احساسات واقعی او می‌شود. بی‌مهری، مسئله‌ای است که یک زن از آن رنج می‌برد، پس وی به مصداق واقعی به تسلیم و هم‌نوایی مطلق تن می‌دهد. محدودیت‌های اجتماعی او را از وضعیت «فاعل سوژه» محروم می‌کند، او به فردی مطیع تبدیل می‌شود. زن سرخورده بین دو احساس متناقض عشق و وظیفه، صحبت کردن و سکوت در کشمکش است. نویسنده بر این نکته تأکید می‌ورزد که تمرکز بر خود اجازه می‌دهد تا فراموش کنیم و یاد بگیریم که چگونه با درد رها شدن زندگی کنیم.

«نتایج خشونت‌های خانوادگی اغلب درازمدت و عمیق هستند که به دو صورت نمایان می‌شوند: ضربه‌های جسمی و شکنجه‌های روحی و روانی» (Fischer, 2010, p. 269). بی‌اشتهایی و افسردگی کامیل و لکنت زبان و کمبود اعتماد به نفس در فیلیپر نمونه‌های بارز تأثیرات خشونت‌های خانوادگی است که بر نقاط خاکستری شخصیت افراد و اختلالات روان‌رنجور آن‌ها اشاره دارد. در بخش بعدی سعی داریم تا به یکی از نتایج زیان‌بار روابط سمی درون خانوادگی از نظر آنا گاولدا بپردازیم. اما ریشه این رفتارها را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ همانطور که می‌دانیم مفاهیم تراژدی اگزیستانسیالیستی را می‌توان در سه گروه طبقه‌بندی کرد (عزتی و سپهران، ۱۳۹۸، ص. ۲۸): ترسی که انسان در خارج از وجود خود احساس می‌کند، رنجی که مربوط به روح انسان است و همچنین بیگانگی و از خود بیگانگی نسبت به همه چیز را می‌توان نام برد. بنابراین از خود بیگانگی او در نتیجه افکار مارکسیستی است که او را به شیئی بی‌ارزش و بی‌هویت در جامعه مبدل کرده است. پس می‌توان به تخریب فردیت افراد، ترس از آینده و بی‌تفاوتی نسبت به آن اشاره کرد.

### ۳. از خود بیگانگی: هویت از دست رفته

اساس نظریه از خود بیگانگی نقطه آغازین تئوری مارکسیستی تلقی می‌شود. زمانی که کودک در محیطی رشد می‌یابد که مفهوم روابط اجتماعی را نمی‌آموزد، زیرا خود را فردی تردشده و شکست‌خورده می‌داند، در چنین شرایطی وی اعتماد به نفس خود را کاملاً از دست می‌دهد. مفهوم از خود بیگانگی می‌تواند دو بُعد داشته باشد یک بُعد درونی و رشد روانی که فرد بین دو فردیت خود در جدال است و در نهایت باید یکی را قربانی دیگری کند و بُعد

دیگر می‌تواند در جامعه ظهور کند. در حین آن فرد نسبت به جایگاهی که در آن قرار دارد شکاف و بیگانگی را احساس می‌کند. در آثار گاوآلدا نه تنها شاهد این از خودبیگانگی‌های هویتی هستیم، بلکه نویسنده به این موضوع اشاره دارد که در بطن خانواده‌ها هویت واقعی نادیده گرفته می‌شود پس این اشخاص نمی‌توانند به جایگاه واقعی خود در جامعه دست یابند و دائماً با این احساس از خود بیگانگی دست و پنجه نرم می‌کنند. این دو قطب بسته به شرایط و موقعیت‌های مختلف کم‌وبیش در تنش یا هم‌افزایی، در تقابل یا همسویی، در تضاد یا هماهنگی با یکدیگر قرار دارند. در فرهنگ لغت روان‌کاوی، این تعریف را از کلمه کلیدی از خودبیگانگی می‌یابیم:

«عملیاتی که در طی آن فرد به تفکیک ابعاد وجودی خود می‌پردازد تا این که در نهایت حذف یکی از آن‌ها را به دنبال دارد. بنابراین او خود را از بخشی از خود محروم می‌بیند. لاکان از خودبیگانگی در ارتباط با تشکیل من صحبت می‌کند. علاوه بر این می‌توان انتظار داشت که تمام تفصیلهایی که به رابطه سوژه با دیگری به عنوان جایگاه تعیین‌کننده مهم مربوط می‌شود، مستقیماً به نظریه بیگانگی منتهی می‌شود» (Chemama et al., 2018, p. 40).

از نظر لاکان نیز شکافی بین «من فکر می‌کنم» و «من هستم» وجود دارد که به آن بیگانگی می‌گویند. او می‌گوید:

«من در جایی که نیستم فکر می‌کنم، پس جایی هستم که فکر نمی‌کنم. تقسیم سوژه بین من و ایگو، بین «من فکر می‌کنم» و «من هستم» نشان می‌دهد که سوژه هرگز ناب نیست. در این بیگانگی، در این تقسیم اساسی است که دیالکتیک سوژه برقرار می‌شود» (Védrine, 2000, p. 116).

اما وقتی از سوژکتیویته صحبت می‌کنیم، به گفته سارتر می‌خواهیم بر یک نظام درونی یا یک کنش درونی تمرکز کنیم. همانطور که مشاهده می‌کنیم، فرد طی فرایند ذهنیت از یک فرایند درونی می‌گذرد. بین روند شخصی‌سازی که به وسیله آن جامعه افراد را تولید می‌کند و فرایند ذهنیت‌سازی، همسانی وجود دارد که به وسیله آن فرد به دنبال جایگاه دیگری است که جامعه قبلاً به او نسبت داده است. بیگانگی در جامعه به این موضوع اشاره می‌کند که هیچ فردی در جایگاهی که باید باشد قرار نگرفته است. آنچه که گاوآلدا در جامعه مصرف‌گرای کنونی مذمت می‌کند جابه‌جایی ارزش‌های کیفی با معیارهای کمی است که زندگی افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. پس وجود انسان دائماً بین آنچه که خود می‌خواهد و میل دیگری در نوسان است. در شرایطی که فرد مورد تحقیر، سرزنش یا طردشدگی قرار می‌گیرد که این مسیر وی را به تنهایی و اندوه می‌کشاند. زمانی که نویسنده از عنوان شبح برای یک شخصیت استفاده می‌کند نشان‌دهنده این فقدان هویت شخصی است.

در قسمت بعدی خواهیم دید که وی چگونه توجه ما را نسبت به خشونت کلامی و ابتذال روزمره جلب می‌کند که می‌تواند در خانواده ریشه داشته باشد و ظهور عینی آن در جامعه هویدا شود.

## ۱-۳. خشونت کلامی

امروزه خشونت به عنوان یک واقعیت اجتماعی مهم در نظر گرفته می شود که می تواند فطری یا واکنشی باشد. خشونت به نوعی بیان ناتوانی در مواجهه با حوادث غیر قابل پیش بینی است. از این حیث، آزار کلامی، یکی از جنبه های ظاهری در زندگی روزمره است. گاهی اوقات انسان ضربات روحی و روانی سرکوب شده خود را با خشونت کلامی نشان می دهد. در این میان سخن به ابزار درمانی شبیه است که انسان خود را از آن عقده ها خالی می کند. استفاده از اصطلاحات درشت سرکوب های روحی را به تصویر می کشد که در یک «لباس مبدل» ظاهر می شوند (Bellemin-Noël, 2000, p. 9). پس نشانه های نوشتاری می توانند ما را به سمت واکنش معضلات اجتماعی «به صورت مشکلات معنایی و روایی» (Zima, 1985, p. 105) سوق دهند. نویسنده در خلال آثارش بر این معضل اجتماعی از خلال رفتارهای شخصیت هایش صحنه می گذارد. افرادی که روح و روان ضعیفی دارند، دوران کودکی سختی را پشت سر گذاشته اند. قبل از ورود به جامعه و دایره دوستانشان افرادی بسیار عصبانی بودند، فحاشی می کردند، یا با همکارانشان وارد بحث و مشاجرات لفظی می شدند. چون از حمایت های خانواده برخوردار نبودند پس گرفتار نوعی احساس ترس از بین رفتن شده اند. در این شرایط، فرد درگیر سردرگمی بین واقعیت بیرونی و واقعیت درونی در بطن خانواده می شود. بنابراین، خانواده به عنوان اولین نهاد نقشی در نهادینه کردن ارزش های مثبت ایفا نمی کند، زیرا از بدو تولد کودک را در معرض آسیب های عمیق قرار می دهد همچون اعتیاد به مواد الکلی که به دنبال آن خشونت های رفتاری و گفتاری امری غیرقابل اجتناب می شود. وجود آشفته او از امنیت و حمایت خانواده محروم مانده است. در چنین شرایطی، انسان خود را از هر چیزی که متعلق به اوست حتی از هویت خویش فاصله می گیرد. تحقیر و سرزنش خود، عدم توانایی در عشق ورزیدن و از دست دادن تعادل در انجام کارهای روزمره از دیگر ویژگی های شخصیت های ترسیده از خانواده است. گاولدا این افراد را این چنین توصیف می کند: «وقتی مشروب می خورم، زیاد می نوشم. وقتی سیگار می کشم، قاطی می کنم، وقتی عاشقم عقلمو از دست می دم و وقتی کار می کنم خودمو می کشم. هیچ کاری را نمی توانم با آرامش انجام دهم» (گاولدا، ۱۳۹۵، ص. ۱۲۰).

از آنجایی که تنهایی بیش از پیش انسان را در یک دنیای پرهرج و مرج سرگردان کرده است، شخصیت ها سعی می کنند خلأهای درونی خود را با یافتن یک عنصر خارجی پر کنند. اما چرا بیشتر موجودات در هنگام مواجهه با بن بست ها منفعل و ساکت می مانند؟ والدین، فرزندان خود را غریبه می دانند و هیچ توجهی به آن ها نمی کنند.

## ۲-۳. هزارتوی تنهایی و سکوت

همانطور که گفتیم آنا گاولدا نیاز انسان ها به برقراری ارتباط با دیگران را به خوبی به تصویر می کشد در عین حال که سطحی بودن روابط بین انسانی و افول آن ها را نیز خاطر نشان می سازد. در اینجا، رابطه مثالی بین پدر-مادر-فرزند به چشم نمی خورد، روابطی معلق و نامشخص که ایده انعطاف و سیال بودن را در مورد شخصیت های آنا

گاوآلدا زیر سؤال می‌برد. حتی انسان‌ها در یک خانواده بسیار تنها هستند، آن‌ها با یکدیگر صحبت نمی‌کنند. سکوت مشخصه بارز شخصیت‌های آنا گاوآلداست، زیرا در بطن خانواده‌هایی رشد یافته‌اند که سکوت همچون دیوار قد علم کرده و قلب‌هایشان را از هم دور کرده است. در اینجا، خانواده همچون جامعه آثار زیان‌باری بر اعضا می‌گذارد، زیرا به جای آن‌که حلقه حمایتی باشد و محبت و آسایش به ارمغان بیاورد، مشکلات آن‌ها را تشدید می‌کند. این ترس از تنهایی تمامی وجود شخصیت‌ها را فرا گرفته است، به طوری که سعی می‌کنند تا اعتماد کردن به یکدیگر را بیاموزند و از این طریق بتوانند از شر تنهایی‌هایشان خلاص شوند. از طرفی، انسان از درون خلأ عاطفی را احساس می‌کند، و از سوی دیگر، وقتی در جامعه به دنبال مأمّن امنی می‌گردد انعکاسی جز بی‌تفاوتی و بی‌معنایی را نمی‌یابد. «آنچه به طرز عجیبی نگران‌کننده است همان ضمیر ناخودآگاهی است که در برخی شرایط مجال ظهور می‌یابد... دیگری، ناخودآگاه من است» (Kristeva, 1988, p. 271). فروید این مقوله نگرانی را به اضطراب، ترس از تنهایی یا بی‌مهری نسبت می‌دهد که در جاهای تاریک ذهن مانده و در یک فرصت مناسب خود را بروز می‌دهند. در اینجا می‌توان تمایزی بین تنهایی تحمیلی از سوی جامعه و خانواده و تنهایی اختیاری قائل شد. از یک سو، یک زن خانه‌دار وابسته، و مطیع هیچ‌گاه نمی‌تواند به تنهایی به زندگی خود ادامه دهد. این موضوع را می‌دانیم که «الگوی زن خانه‌دار که در قرن نوزدهم خود را تحمیل کرد، مرجعی اساسی برای همه گفتمان‌ها درباره زنان و خانواده است» (Singly, 2004, p. 17). در چنین شرایطی، وی حضوری نامرئی در خانه دارد، ازدواج، زنان را به جای مردان کاملاً متحول می‌کند. آنا گاوآلدا با زبانی کنایه‌آمیز به شدت زبانی که خود را وقف خانه و آشپزخانه می‌کنند محکوم می‌کند. از خلال داستان‌های گاوآلدا شخصیت‌هایی را می‌بینیم که به ظاهر زندگی مشترکی دارند، اما از نظر عاطفی کاملاً احساس تنهایی و خلأ می‌کنند. در مقابل دسته اول، شاهد حضور زبانی جسور، مستقل و مدرن هستیم که به محض این‌که سنگینی نگاهی را بفهمند تنهایی را انتخاب می‌کنند: «تنهایی نه در کنار جامعه، بلکه در درون آن و در درون ما باقی می‌ماند. همه می‌دانند که جامعه نه نقطه مقابل تنهایی است و نه تنهایی بر عکس جامعه. اغلب ما هر دو تنها و همه در کنار هم هستیم» (Comte-sponville, 1933, p. 28).

این تنهایی را نیز می‌توان در مورد شخصیت‌های مرد شاهد باشیم. درد این تنهایی به مثابه قطع عضو اندام فیزیکی تلقی می‌شود. به علاوه این‌که، افراد درون‌گرا جامعه را ترجیح نمی‌دهند، و افرادی که در احساس تنهایی و بدبینی خویش گم می‌شوند. چنین افرادی به دنبال تغییر یا تأثیرگذاری بر محیط پیرامونشان نیستند: «سکوت همچنان نمایانگر یک نهاد نظری بنیادی است: در میان تمام مظاهر مختلف انسانی، آن چیزی است که به بهترین شکل، به شیوه‌ای بسیار ناب، ساختار متراکم و فشرده، بدون سرو صدا و گفتار، ناخودآگاه ما را بیان می‌کند» (Nasio, 2001, p. 9).

از این زاویه، به گفته فروید، سرکوب امیال یا برآورده نشدن آن‌ها بخشی از دلایل این سکوت است. این سکوت با احساس تنهایی ارتباط مستقیم دارد، برای مثال کودک از دوران کودکی نیاز دارد بشنود که او را دوست دارند. این بحران در روابط اجتماعی او در آینده کاملاً نمایان است. تا جایی که وی حضور خود را انکار می‌کند، زیرا احساس طردشدگی تمام وجودش را فرامی‌گیرد. پس سکوت می‌تواند معادل عدم درک متقابل باشد. و افراد خود را پشت سکوتشان پنهان می‌کنند. گاوالدا در این باره می‌نویسد:

«انگار می‌خواستم چهل و دو سال سکوت را تلافی کنم، چهل و دو سالی را که خاموش مانده بودم و همه چیز را فقط به خودم گفته بودم. چندی پیش تو چه می‌گفتی؟ که ساکت بودن من توهین‌آمیز است، همین را گفتی؟ دردناک است، اما می‌توانم درک کنم. می‌توانم ایرادهایی را که از من می‌گیرند بفهمم. می‌توانم آن‌ها را درک کنم، اما میل ندارم از خودم دفاع کنم... اما فکر می‌کنم سکوت من بیشتر از روی کم‌رویی است» (گاوالدا، ۱۳۸۷، ص. ۹۱).

هر سکوتی می‌تواند نشانه‌ای داشته باشد، که به نوعی به بن‌بست عاطفی اشاره می‌کند. فروید در این باره این موضوع را بیان می‌کند:

«تقسیم درونی سوژه را می‌توان به‌عنوان تجربه‌ای دردناک از طرد شدن تجربه کرد. از دست دادن جهان، از دست دادن واقعیت، از دست دادن ارتباط با خود و دیگری» (Kristeva, 2002, p 197).

گاهی سکوت به افراد تحمیل می‌شود، و آن‌ها خواه‌ناخواه خود را طردشده احساس می‌کنند. گاوالدا می‌گوید: «آدم‌هایی که حرف نمی‌زنند، دیوانه می‌شوند... اما مسئله اینه که هیچ‌کس نمی‌تونه بدون بیان زندگی کنه. هیچ‌کس... امکان نداره...» (گاوالدا، ۱۳۹۵، ص. ۵۹)، زیرا کلام وسیله‌ای است که به وسیله آن انسان رنج خود را علنی می‌کند، به عبارت دیگر ارزش پالایشی دارد. در کل در آثار گاوالدا، با سکوت معنادار شخصیت‌ها مواجهه هستیم.

همچنانکه مشاهده کردیم نویسنده تنها به طرح مسئله و مشکل نمی‌پردازد، بلکه به دنبال کشف راه‌های جدید برای حل مشکلاتی است که انسان امروزی با آن‌ها دست به‌گریبان است. شخصیت‌های وی جرئت مبارزه با هر مشکلی را دارند. هیچ قدرتی نمی‌تواند سدی برای رسیدن آن‌ها به اهداف و آرزوهایشان باشد.

#### ۴. جرئت باز یافته در *رمان او را دوست داشتم*

شجاعت را می‌توان یک ارزش اخلاقی ابدی و تغییرناپذیر برای از سرگیری مسیر زندگی دانست که جایگاهی استثنائی برای آن قائلیم. گاوالدا می‌خواهد از تمام افرادی سخن بگوید که برای به‌دست آوردن حقوق خود می‌جنگند و انسان‌هایی را بر روی صحنه می‌آورد که ترجیح می‌دهند تا به جای رنج کشیدن زندگی‌شان را تغییر دهند. از خلال داستان من او را دوست داشتم، شخصیت اصلی که یک زن است می‌کوشد که در برابر فروپاشی روانی، فشارهای عاطفی به‌عنوان محور اصلی غم، عشق و استقامت در نظر گرفته شود. وی کاملاً به بلوغ عاطفی

رسیده، رفتارهای او نشان از اراده اوست. شخصیت‌های زن محورهای انگیزشی در آثار گاوآلدا به حساب می‌آیند که وی ارزش ویژه‌ای برای این جایگاه زنانگی قائل شده است. آن‌ها همواره خود را وقف همسر و زندگی زناشویی خود کرده‌اند تا پله‌های ترقی را برایشان مرتفع سازند، از این حیث، زندگی روزمره آن‌ها کاملاً تحت تأثیر زندگی مشترکشان تغییرات زیادی را متحمل می‌شود. آن‌ها به خوبی توانستند نقش پرستار را نیز برای همسرانشان ایفا کنند، همدردی زنانه نقطه اتکایی است برای مردانی که تحت سلطه پدرانشان نتوانستند روی پاهای خود بایستند. و در این رابطه زنان سمبل عاشقانه‌های محض هستند، بی‌آن‌که در جست‌وجوی جنبه‌های مثبت شخصیتی همسرانشان باشند، زیرا هرگز آن‌ها را پیدا نمی‌کنند.

وی مفهوم جنس دوم را که به زنان اطلاق شده است، کاملاً زیر سؤال می‌برد و هوش و کارایی آن‌ها را هم‌ردیف با مردان می‌داند، و معتقد است آنان می‌توانند در یک جامعه مردسالار برای رسیدن به استقلال خود تلاش کنند و پیروز شوند، زیرا آن‌ها ظرفیت‌های درونی خود را بازمی‌یابند تا علی‌رغم همه نامالایمات و دل‌سردی‌های خانوادگی و اجتماعی، خود را بازسازی کنند. گاوآلدا می‌گوید: «... فکر می‌کنی زندگی‌ات ارزش زنده ماندن را دارد؟... اوه... بله... به هر حال کمی... تازه بچه‌ها...» (دلیل خوبی است) (گاوآلدا، ۱۳۸۷، ص. ۱۳۱). شخصیت‌ها سعی دارند هر کدام به نحوی از کشمش‌های درونی و بیرونی بگریزند تا به ثبات نسبی در زندگی دست یابند و در مواجهه با دوراهی، یا باید خود را قربانی کنند یا قربانی شوند. آن‌ها با تسلط بر احساسات وجودی خویش، دیگر تابع دیگری نیستند. تأکید نویسنده بر حمایت‌های یک پدر از یک دختر می‌تواند او را از بند کشمش‌های عاطفی رها سازد تا بتواند زندگی را از نو بسازد. نویسنده معتقد است جسارت رها کردن یک زندگی بدون عشق بسیار بالاتر از تحمل تعارض‌ها و چفت شدن‌های زورکی است، هر چند به قیمت رنج کشیدن نیز باشد. اما تحمل رنج‌های مقطعی بسیار باارزش‌تر از نکوهش خود در تمام طول زندگی است. این تصور را داریم که هر چند زنان در آثار گاوآلدا در معرض افسون‌زدایی مردان هستند، اما می‌توانند ابتکارات خود را در زندگی روزمره بیابند.

#### ۴-۱. پدر و تجلی حضورش در اثر با هم بودن

از نظر روان‌شناختی، اکثر روان‌شناسان پس از فروید و با حضور ژاک لاکان بر کارکرد پدرانه تأکید بیشتری داشته‌اند. می‌دانیم که تصویر پدرانه نسبت به دختر کاملاً لطیف، محافظ، مهربان و ملایم است، در اینجا نیز نویسنده هیچ استثنائی را قائل نشده است. اگر دختران پدر را به‌عنوان اولین هدف عشق می‌پذیرند، به این دلیل است که او معادل ایدئالی در تشخیص هویت وی محسوب می‌شود. برای مثال، کامیل شکوفایی استعدادهايش در نقاشی را مدیون حضور پدرش است از این حیث از نظر لاکان: «خانواده نقش اولیه را در انتقال فرهنگ ایفا می‌کند... و بر فرایندهای اساسی رشد روانی نظارت دارد» (Lacan, 1938, p. 20). آنقدر شخصیت پدر در این داستان پررنگ است که حتی پس از مرگش، کامیل با خاطراتش زندگی می‌کند و این دلتنگی عمیق متأثر حضور گرم او در کنار دخترش بوده است. «عدم حضور وی زخمی است، سیاه‌پاله‌ای که دختر در آن فرو رفته است»

(گاولدا، ۱۳۸۵، ص. ۱۹). وی سعی دارد از دور مسئولیت پدرانۀ خود را به نحو احسن انجام دهد وی مانند سایه‌ای است تا شاید بتواند اندکی از دغدغه‌های فرزندش بکاهد. و در اینجا هنر می‌تواند نقش پالایشی خود را ایفا کند و نماد امید و پنجره گشوده‌ای رو به جهان باشد. وی در اینجا دخترش را تشویق می‌کند تا در کشف ناشناخته‌ها قدم بردارد. از سوی دیگر، در مقابل شخصیت‌های مرد داستان هیچ‌گونه حس مثبتی از سمت خانواده‌های خود و از جمله پدران خود دریافت نمی‌کنند. نگاه سنگین پدر فیلیپر، نسبت به پسرش، در تمامی اثر احساس می‌شود. وی او را به‌عنوان فرزند خود قبول ندارد، زیرا نسبت به اصالت خانوادگی و میراث مادی و عاطفی بی‌تفاوت بوده است. به عبارت دیگر، از نگاه پدر وی نتوانسته است میراث‌دار طبقه بورژوازی باشد که به آن تعلق دارد. مثال بارز دیگر، عدم تمایل فرانک برای شناخت پدر و ریشه خانوادگی‌اش، دلیل محکمی است بر عدم شکل‌گیری هویت فردی که به‌صورت تخریب ارزش‌های انسانی نمایان می‌شود.

#### ۴-۲. خویشاوندی‌گزینی در رمان با هم بودن

این موضوع را به خوبی می‌دانیم که خویشاوندی تنها در پیوندهای خونی تعریف نمی‌شود، بلکه با دل‌بستگی‌های قلبی می‌تواند مفهوم گسترده‌تری به خود بگیرد. از این زاویه خویشاوندی دوستانه جایگزین خویشاوندی زیستی می‌شود. اما رفتار اجتماعی پایداری که ثمربخش و جامع در نظر گرفته می‌شود افراد را به هم مرتبط می‌کند. از نظر آنا گاولدا تلاش افراد برای ادامه بقا می‌تواند نکته قابل‌اتکایی برای خویشاوندی‌گزینی تلقی شود، زیرا گاهی حمایت‌های روحی و روانی افراد بیش از کمک‌های مادی می‌تواند نقش‌های پررنگ‌تری در زندگی افراد ایفا کنند با این روابط دوستانه، افراد جسارت و شهامت انجام کارهایی را پیدا می‌کنند که قبلاً جرئت انجام آن‌ها را نداشتند، زیرا خانواده‌هایشان آن‌ها را از این حمایت‌ها محروم کرده بودند. در یک بافت خانوادگی جدید، همه سعی در کشف توانایی‌های وجودی یکدیگر دارند تا بتوانند با تجربیات تازه‌ای روبه‌رو شوند. به عبارت دیگر، جامعه‌پذیری به انواع مختلف یادگیری اشاره دارد که یا به صورت مستقل عمل می‌کنند یا به‌عنوان پیامد تعاملات اجتماعی در نظر گرفته می‌شوند. گاولدا با رودررو قرار دادن شخصیت‌هایی که هر یک به نحوی از خانواده‌های خود جدا شده‌اند، به ما یادآوری می‌کند که آن‌ها بدون هیچ رابطه‌ی خونی تمام توان خود را برای حل مشکلات عاطفی و روانی یکدیگر به کار بسته‌اند. انطباق شخصیت آن‌ها با انتظارات دیگران، با نقش مورد انتظار، با رفتار مناسب اغلب به‌عنوان کشف یک خود واقعی تعبیر می‌شود. می‌توانیم به این موضوع نیز اشاره کنیم که «خود بودن» «هویت صمیمی، عمیق، منحصر به فرد، و واقعی فرد را آشکار می‌کند ... این "من" حقیقتی است که امکان رویارویی‌های موفق را فراهم می‌کند» (Boussard, 2021, p. 14). به لطف این حلقه خانوادگی جدید، همه احساس امنیت و آرامش بیشتری دارند، و همچنین قدرت مبارزه با چالش‌های روزمره را پیدا می‌کنند. گاولدا این

چنین از این احساسات عمیق سخن می‌گوید:

«مدت‌ها بود چیزهای کم‌اهمیت آزارشان نمی‌داد؛ برای اولین بار همگی احساس می‌کردند واقعاً خانواده دارند. حتی بهتر از یک خانواده واقعی، خانواده‌ای برگزیده، خانواده‌ای خودخواسته که برایش مبارزه کرده بودند و در مقابل توقعی ازشان نداشت، مگر این‌که با هم و شاد باشند؛ حتی آن‌قدرها برای شادی اصرار نداشت، فقط این‌که با هم باشند، همین. و این چیزی بود که خوابش را هم نمی‌دیدند» (گاوالدا، ۱۳۸۵، ص. ۴۰۴).

فیلیپر از نگاه کامیل حکم برادر بزرگ‌ترش را داشت که در واقعیت جز سایه‌ای کم‌رنگ از پدر را ندیده و چنین حسی را تجربه نکرده بود. یعنی هر یک سعی می‌کنند تا به نحوی جای مهره‌های خالی را در زندگی دیگری پر کرده تا احساس کمبود نکنند، کامیل نقش دختر را برای پلت ایفا می‌کند. در اینجا نویسنده، گاهی عملکردهای سنتی که در جامعه به زنان یا مردان نسبت می‌دهند به عمد تغییر می‌دهد، اصولاً زنان در همه جا هنر آشپزی را به نحو احسن انجام می‌دهند اما در اینجا آشپز ماهر یک مرد است. انعطاف نویسنده در به‌چالش کشیدن اشخاص در مشاغل مختلف، هنر دیگری از نگاه وی به زندگی است. این موضوع روشنی است که «انسان از بدو کودکی، آنچه را که هم‌نوعش تجربه می‌کند، احساس می‌کند. و اگر شاهد رنج او باشد، به دنبال ابزار آرامش او می‌گردد. اما وقتی در بی‌تفاوتی زندگی کند، زندگی به نظر پوچ و عبث می‌آید» (Rillaer, 2017, p. 29).

از این منظر، هر فردی برای بازسازی به زندگی مشترک، بیش از همه نیازمند بازیابی و حفظ هویتی است که قبلاً از دست داده، و از این حیث، نیازمند کمک و نگاه عاطفی است. در اینجا رابطه براساس اصل فداکاری شکل می‌گیرد. این حلقه دوستانه، نمونه‌ای بارز از تقابلات دگرخواهانه را به تصویر می‌کشد که در بستر خانه اشرافی شکل گرفته است.

##### ۵. نتیجه

در تمام آثار آنا گاوالدا، پدر و مادر به‌عنوان محورهای اصلی ارتباط آغازین یک کودک با دنیا در نظر گرفته می‌شوند که می‌توانند مسیر فرزندانشان را تحت الشعاع قرار دهند. از خلال این تحقیق سعی کردیم تا نشان دهیم آنا گاوالدا تا چه اندازه به‌عنوان یک نویسنده متعهد سعی داشته تا از طریق نوشتار آثار برجسته به نقش پررنگ خانواده اشاره کند، زیرا همانطور که گفتیم این بنیان به‌عنوان نقطه تقابل ارزش‌های فردی و اجتماعی در نظر گرفته می‌شود که اهمیت بررسی این موضوع را خاطر نشان می‌کند. خانواده می‌تواند کل جامعه را در خود منعکس کند و تعارضات خانوادگی می‌تواند آسیب‌هایی را بر زندگی اجتماعی افراد بگذارد. زیرا والدین اولین اشخاصی هستند که انسان برای برآوردن نیازها و خواسته‌های خود به آن‌ها متوسل می‌شود. همان‌طور که در بخش اول این تحقیق بیان کردیم روابط متزلزل کودک با مادر زنگ خطری است برای جامعه مدرن که شکاف بین نسل‌ها را به گونه‌ای ریزبینانه و دقیق بازگو می‌کند. نویسنده بر این نکته تأکید دارد که از نسلی به نسل دیگر، شخصیت‌ها نمی‌توانند عشق را نثار فرزندان خود کنند، زیرا آن‌ها این مسئله را درک نکرده‌اند و آن را نیاموخته‌اند. نتایج این ناهنجاری‌ها را می‌توان از



طرق مختلف از جمله از خودیگانگی، خشونت کلامی، سکوت و تنهایی شخصیت‌ها حس کرد و در پایان، این موضوع را یادآور شدیم که روابط مستحکم درون خانوادگی می‌تواند ابعاد چشم‌گیر شخصیتی و اجتماعی به همراه داشته باشد. همانطور که می‌گویند: یک شمع با روشن کردن شمع دیگر خاموش نمی‌شود. تقابل حضور دو پدر در این دو رمان بسیار حائز اهمیت است، در داستان من او را دوست داشتم، پدر علی‌رغم حضور فیزیکی‌اش، بی‌تفاوتی در رفتارش موج می‌زند، اما نقطه‌ی مقابل این حضور، پدر کامیل است که علی‌رغم دوری، دست از آموزش و حمایت‌های روحی و روانی دخترش برنداشته است. تقابل این دو نقش کاملاً متفاوت در آثار گاولدا بسیار حائز اهمیت است.

شخصیت‌های آنا گاولدا هر کدام به نوبه‌ی خود دارای جوانه‌ای از روحیه‌ای اصلاح‌کننده‌ی جدید هستند که از طریق مطالعه، کلام یا هنر متفاوت عمل می‌کنند. آن‌ها سعی می‌کنند جهان بسته‌ای را که در آن زندگی می‌کنند، تغییر دهند. آرمان آن‌ها این است که خود و حتی دیگران را به قیمت جان خودشان نجات دهند.

### منابع

- اسداللهی، ا. (۱۳۸۶). نیکولا بویوه: از تبریز تا میرجاوه. چهارمین همایش ادبیات تطبیقی، خودی از نگاه دیگری، دانشگاه تهران. صص ۱۹-۲۰.
- عزتی، م.، و سپهران، ک. (۱۳۸۵). مفهوم اگزستانسیالیستی نمایشنامه در مانفرد اثر لرد بایرون. هنرهای زیبا - هنرهای نمایشی و موسیقی، ۳، ۲۷-۳۶. <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1539081>
- عبائی، آ.، و طباطبائی، س.، و رسولی، آ. (۱۳۹۸). نقد روان‌کاوانه‌ی داستان‌های کودک گوگو اثر پاتریک رینگنبرگ. پژوهش‌های زبان و ترجمه‌ی فرانسه، ۲، ۶۰-۴۳.
- قاضیان، م.، و آتش وحیدی، ن. (۱۴۰۰). گزینش شخصت‌های مؤنث در آثار کولت و آنا گاولدا. مطالعات زبان فرانسه دانشگاه اصفهان، ۱، ۱۴۳-۱۵۸.
- گاولدا، آ. (۱۳۸۵). دوست داشتم کسی جایی منتظرم باشد. ترجمه‌ی ا. دارچینیان. تهران: قطره.
- گاولدا، آ. (۱۳۸۷). من او را دوست داشتم. ترجمه‌ی ا. دارچینیان. تهران: قطره.
- گاولدا، آ. (۱۳۹۵). با هم بودن. ترجمه‌ی خ. کیهان. تهران: کتاب پارسه.
- Bellemin-Noël, J. (2002). *Psychanalyse et littérature*. Paris: Presses Universitaire de France.
- Boussard, V. (2021). *Je . de société, sociologie de l'identité individuelle*. Paris : Armand Colin, coll. Sociologia.
- Comte-Sponville, A. (1993). *L'amour la solitude*. Paris: Mont Saint Rigaud.

- Croix, L. (2011). *Le père dans tous ses états*, coll. OXALIS, groupe De Boeck, Belgique : Bruxelles.
- Chemama, R., & Vandermersch, B. (2018). *Dictionnaire de la Psychanalyse*. Paris: Larousse.
- El-Khoury, B. (2004). *L'image de la femme chez les romancières francophones libanaises (1975-1992)*. Paris : L'Harmattan.
- Foucault, M. (1975). *Surveiller et punir. Naissance de la prison*, Paris: Gallimard.
- Freud, S. (1984). *La Féminité*, Nouvelles conférences d'introduction à la psychanalyse. Paris : Gallimard.
- Freud, S. (2003). *A General Introduction to Psychoanalysis* (1920). tr. Joan Rivière, New York, Garden City Publishing. 1943. L'extrait est cité et traduit en français par Lisa R. Van Zwoll dans « Mort, meurtre et maternité : Le torrent et Un habit de lumière ». Les Cahiers Anne Hébert, no 4.
- Fischer, G-N. (2010). *Les concepts fondamentaux de la psychologie sociale*. Paris : Dunod.
- Kristeva, J. (1987). *Soleil noir. Dépression et mélancolie*. Paris: Gallimard.
- Kristeva, J. (1988). *Etrangers à nous-mêmes*. Paris: librairie Arthème, Fayard.
- Kristeva, J. (2002). *Le génie féminin*, Paris: Galliamard, Tome III.
- Kristeva, J. (2013). *Seule une femme*. Paris: L'Aube.
- Lacan, J. (1938). *Les complexes familiaux dans la formation de l'individu*. Paris : Navarin.
- Lavandier, R. (2018). *Ecritures féminines et psychosexualité*. Paris: L'Harmattan.
- Nasio, J. D. (2001). *Le silence en psychanalyse*. Paris: Edition Payot & Rivages.
- Norbert, S. (2019). *Dictionnaire de psychologie*. Paris: Larousse in extenso.
- Rillaer, J. (2017). *Psychologie de la vie quotidienne*. Paris: Odile Jacob.
- Singly, F. (2004). *Fortune et infortune de la femme mariée*. Paris: PUF.
- Védrine, H. (2000). *Le sujet éclaté*. Paris: Librairie Générale Française, Coll. Dirigée par Jean-Paul Enthoven.
- Zima, P. (1985). *Manuel de Sociocritique*. Harmatton, Paris.